

بازفهمی هویت‌های تاریخی از موضع روش تبارشناسانه: با تأکید بر نظریه‌ی فوکو^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۳۱
تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۱۱/۳

علی اشرف نظری*
افشین اشکور کیایی**
احمد ساعی***
کمال پولادی****

چکیده

شناخت هویت‌های تاریخی از طریق روایت‌های مختلفی از جمله ازلی‌گرایانه، پست‌مدرن و جامعه‌شناسی تاریخی صورت می‌گیرد، ولی ما در اینجا به معرفی روایت تبارشناختی از هویت تاریخی با تأکید بر نظریه‌ی فوکو می‌پردازیم. این روایت، هویت را همواره در طول تاریخ مسئله‌ای محوری می‌داند که در متن روابط و مناسبات قدرت قرار گرفته است. بر این اساس، نیروهای مختلف موجود در هر دوره‌ی تاریخی سعی در اعمال قدرت بر هویت تاریخی را داشته‌اند که این امر را از طریق نهادها، ابزارها، تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها، گفتمان‌های مختلف انجام دادند. در کنار این مسئله و با توجه به «حدوثی بودن» تاریخ از دیدگاه تبارشناختی فوکو، در دوره‌ها و تبارهای مختلف تاریخی و با حضور نیروهای جدید در اطراف هویت تاریخی، ما همواره شاهد «برساخته شدن» وجوه گوناگون هویتی در طول تاریخ بوده و هستیم. مسئله‌ی اصلی مقاله‌ی حاضر، شناخت روش تبارشناسی فوکو و تفاوت روش‌های فوکو با دیگر روش‌های موجود است و در ادامه، فهم ویژگی‌های تبارشناسی در شناخت هویت‌های تاریخی است. بر این اساس، ابتدا تفاوت روش شناختی فوکو با دیگر روش‌ها درباره هویت را مشخص می‌کنیم، سپس به بررسی ویژگی‌های شاخص روشی فوکو درباره هویت می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: هویت، دیرینه‌شناسی، تبارشناسی، مسئله‌سازی، کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی.

صفحات: ۴۰-۶۵

شماره شابا: 739X-1735

* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران.

ashraf@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

separdeh

@yahoo.com

*** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

saie@ut.ac.ir

**** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد چالوس، ایران.
kamal.kamal@gmail.com

۱ این مقاله برگرفته از رساله‌ی دکتری افشین اشکور کیایی با عنوان «تبارشناسی هویت ایرانی از ورود اسلام تا ابتدای قرن پنجم» به راهنمایی دکتر علی اشرف نظری و مشاوره‌ی دکتر کمال پولادی و دکتر احمدی ساعی است.

Understanding the Historical Identities from the Position of Genealogy: Emphasis on Foucault's Theory

Nazari, Ali Ashraf *
Ashkvar Kiyayi, Afshin **
Saei, Ahmad ***
Pooladi, Kamaal ****

Abstract

Recognition of historical identities is done various narratives, including Primordialist, Postmodern and Historical Sociology, but we present to introduce the genealogy narrative of a historical identity with an emphasis on Foucault's theory. This narrative presumes always identity throughout history as a central issue in the context of the relationship of power. Accordingly, various forces in each historical period have tried to exercise power over historical identity, which did this through institutions, tools, techniques, tactics, and discourses. Also, as for «Contingency» of history, we have seen always the «fabrication» of various aspects of identity throughout history. The main issue of the present paper is the recognition of Foucault's genealogy method and differences between Foucault's methods and other available methods. Based on this, we distinguish differences of Foucault's methodology with other methods of identity, and then we investigate the characteristics of the Foucaultian method about identity.

Key words: Identity, Archaeology, Genealogy, Problematizations, Discursive and Non-Discursive Practices.

* Associate
Professor of
Political Science
at Tehran
University,
Tehran, Iran.

** PhD Student
of Political
Sociology at
Azad University,
Branch of Science
and Research,
Tehran, Iran.

*** Associate
Professor
of Political
Science at Azad
University,
Branch of Science
and Research,
Tehran, Iran.

**** Associate
Professor
of Political
Science at Azad
University,
Branch of
Chalous,
Chalous, Iran.

مقدمه

نوشته‌های گوناگون میشل فوکو درباره‌ی دیوانگی و خرد، شرایط امکان‌پذیر شدن رشد و توسعه‌ی دانش پزشکی، پیدایش علوم انسانی و نوشته‌های بعدی‌اش درباره‌ی روابط قدرت-دانش و جنسیت، نشان از گستره‌ی موضوعی مورد مطالعه‌ی وی دارد. این موضوع‌ها، دغدغه‌ها و به‌خصوص روش‌های مطالعاتی فوکو چنان سهل و ممتنع است که به‌آسانی نمی‌توان آن‌ها را دسته‌بندی کرد. در آثاری هم که درباره‌ی وی وجود دارد، تناقض و تفاسیر متفاوتی از او ارائه کرده‌اند. فوکو هر بار موضوعی تازه را مطرح کرده و از نوشته‌های پیشین خود فاصله گرفته و گویی در حال درک تجربه‌های پژوهشی جدید بوده است. این یکی از دلایلی است که خواندن آثار فوکو جذاب، پرباشان‌کننده و در عین حال خرسندکننده است. متأثر از این امر، در تعبیر گوناگونی او را «فرزند ناخلف ساخت‌گرایی»، «دیرینه‌شناس فرهنگ غرب»، «پوچ‌انگار» و «ویران‌گر علوم اجتماعی رایج» خوانده‌اند (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۱۳). به‌طور کلی، آثار فوکو را به دو دوره می‌توان تقسیم کرد: مرحله‌ی نخست، «دیرینه‌شناختی^۱» و مرحله‌ی دوم «تبارشناختی^۲». عده‌ای قائل به جدایی و گسست کامل این دو دوره‌ی روشی فوکو هستند و بیان می‌کنند که «فوکو با گذار از هر دوره، دوره‌ی پیشین را به‌شدت انکار و رد می‌کند» (کچویان و زائری، ۱۳۸۸: ۱۴). ولی این پژوهش قائل به هم-پوشانی‌های این دو روش با یکدیگر است و بر این امر تأکید دارد که فوکو از ابزارهای دیرینه‌شناختی و روشی تبارشناختی به نحوی مرتبط باهم استفاده کرده و این دو روش در آثار او بر تلاش برای درک موضوع مشترک دلالت دارد (اسمارت، ۱۳۸۵).

به نحوی که فوکو در دیرینه‌شناسی بیش از اینکه به پیروزی یا شکست یا انحطاط پدیده و هویت مورد مطالعه (مثل جنون و بیمار) در طول تاریخ نظر کند، به دنبال انقطاع‌های هویتی مختلف آن در اعماق تاریخ و درک تحول کردارهای گفتمانی^۳ و غیرگفتمانی^۴ است. وی در مطالعات «دیرینه‌شناسانه»^۵ی خود به دنبال قواعدی بود که تعیین می‌کردند کدام گزاره‌ها در یک دوره‌ی خاص تاریخی به‌منزله گزاره‌هایی معنادار و صادق پذیرفته می‌شدند (یورگنس و فیلیپس، ۳۵: ۱۳۸۹). در تبارشناسی نیز برخلاف نگرش‌های تاریخی مرسوم، فوکو در پی کشف منشأ اشیاء و جوهر هویت‌ها نیست و لحظه‌ای ظهور را نقطه‌ی عالی فرآیند تکامل نمی‌داند، بلکه از هویت بازسازی‌شده‌ی اصل و منشأ و پراکندگی‌های نهفته در پی

1 Archeology
2 Geneology
3 Discourse
4 Non Discursive

آن و از تکثیر باستانی خطاها، سخن می‌گوید. تحلیل دیرینه‌شناسانه‌ی فوکو از جنس تفسیر هویت نیست، یعنی برای آنچه درگذشته رخ داده تبیینی ارائه نمی‌کند، بلکه تنها به توصیف آنچه رخ داده، می‌پردازد و نشان می‌دهد که یک رخداد در چه شرایط گفتمانی پدیدار شده است (میلر، ۱۳۸۵: ۴۸)؛ اما پرسش این پژوهش درباره بررسی هویت‌های تاریخی از طریق روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو، این است که چگونه می‌توان به بازفهمی هویت‌های تاریخی از طریق روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکویی دست یافت؟

فرضیه‌ی مقاله‌ی حاضر این است که آثار اولیه‌ی دوره‌ی دیرینه‌شناسی فوکو (تاریخ^۱ جنون و تولد پزشکی بالینی^۲) - برخلاف بسیاری از روش‌ها که به دنبال معنای هویت در دل ساختارهای اجتماعی و تاریخی (ساختارگرایی) و درک منشأ کل معنای هویت در فعالیت معنا بخش فاعل شناسایی خودمختار و استعلایی هستند (پدیدارشناسی) و همچنین برخلاف بسیاری که استخراج معنای متفاوت و عمیق از کارگزاران اجتماعی هستند (هرمنوتیک) و یا به دنبال معنای هویت در فرایندهای عمومی تاریخ‌اند (مارکسیسم)، به دنبال فهم هویت از دل تحلیل روابط مجموعه‌هایی از کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی مشخص تاریخی است. ولی در همین دوره در کتاب‌های نظم/اشیا^۳ و دیرینه‌شناسی دانش^۴ بر آن است تا با کنار نهادن تحلیل غیرگفتمانی به‌طور موقت، تحلیل گفتمانی خود را به صورتی ناب و خالص عرضه کند؛ اما وی هیچ‌گاه نظر قبلی خود در این خصوص را کنار نمی‌گذارد که نهادهای اجتماعی بر کردارهای گفتمانی تأثیر می‌گذارند. طرح نظری کتاب دیرینه‌شناسی دانش به دو دلیل شکست می‌خورد؛ نخست این که قدرت تعیین‌کنندگی منتسب به قواعد حاکم بر نظام‌های گفتمانی به دشواری قابل فهم است و نوع نفوذ و تأثیری را که نهادهای اجتماعی (کردارهای غیرگفتمانی) دارند - که همواره در مرکز توجه فوکو بوده است - غیرقابل فهم می‌سازد؛ دیگر این که فوکو تا آنجایی که دیرینه‌شناسی را فی‌نفسه هدفی تلقی می‌کند، امکان ایجاد ارتباط میان تحلیل‌های نقادانه و علایق اجتماعی خودش را منتفی می‌سازد؛ بنابراین پس از نوشتن دیرینه‌شناسی دانش از کوشش برای پرورش نظریه‌ای درباره گفتمان کاملاً منصرف شد و روش تبارشناسی نیچه^۵ را به‌عنوان نقطه‌ی عزیمت برای ایجاد روشی به کار برد که رابطه‌ی حقیقت، نظریه و ارزش‌ها را با نهادها و کردارهای اجتماعی به‌عنوان ظرف وقوع هویت‌ها

1 Madness and Civilization: A History of Insanity in the Age of Reason
2 The Birth of the Clinic: An Archaeology of Medical Perception
3 The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences
4 The Archaeology of Knowledge: And the Discourse on Language
5 Nietzsche

مورد بررسی قرار می‌دهد. همین روش موجب توجه فزاینده‌ی او به قدرت و بدن و رابطه‌ی آن‌ها با علوم انسانی شد. با این حال، روش دیرینه‌شناسی رد نمی‌شود. دیرینه‌شناسی به صورت یک ابزار در خدمت تبارشناسی قرار می‌گیرد و به عنوان روش تشخیص ابژه‌های گفتمانی مفید واقع می‌شود. همین امر، فوکو را در طرح پرسش‌هایی جدی یاری می‌رساند: چگونه این گفتمان‌ها به کار می‌روند (پرسشی دیرینه‌شناختی) و گفتمان‌ها چه نقشی در جامعه بازی می‌کنند (پرسشی تبارشناختی)؟

در نوشتار حاضر، به بررسی ویژگی‌های شاخص روشی فوکو در زمینه‌ی هویت می‌پردازیم و به ویژگی‌های روش تبارشناسی در آثار او اشاره می‌کنیم؛ بنابراین با توجه به مطالب ارائه شده، این مقاله به معرفی یک چارچوب نظری در باب بررسی هویت در تاریخ می‌پردازد و خود یک کار نظری است و نیازی به بیان چارچوب نظری ندارد.

۱. پیشینه‌ی پژوهش

در دهه‌های اخیر پژوهش‌های درباره هویت تاریخی در قالب مباحثی مانند زمان شکل‌گیری و تکوین اندیشه‌ی ملی‌گرایی (به عنوان اندیشه‌ی مدرن) و رابطه آن با شکل‌گیری و تکوین هویت^۱ (به عنوان پدیده‌ی قدیمی)، صورت گرفته است (بروجردی، ۱۳۷۸؛ احمدی، ۱۳۸۸؛ اشرف، ۱۳۹۵) که هرکدام با توجه به روش‌شناسی‌های خود، نظریه‌هایی درباره هویت تاریخی ارائه داده‌اند. از میان روایت‌های مختلف در باب هویت، سه روایت شناخته شده‌تر هستند. نخست، روایت «ازلی‌گرایانه^۲»، «کهن‌گرایی^۳» و یا «ملت‌گرا» که هویت تاریخی را پدیده‌ی ذاتی، طبیعی و جاودانه می‌انگارد و در اندیشه بازشناسی مفهوم «ملت»، «وطن‌پرستی»، «عشق به سرزمین پدری و مادری» در ادوار گذشته است. دوم، روایت «پست‌مدرن^۴» که به بررسی انتقادی هویت تاریخی می‌پردازد؛ برعکس روایت اول، اصولاً «هویت» را «برساخته»ی تاریخی کنش‌ها و واکنش‌ها می‌داند و نه پدیده‌ی ذاتی و جاودانه؛ بر این اساس، به دنبال درک گسست^۵‌ها و انقطاع‌های تاریخی رخ داده در هویت تاریخی است. سوم، روایت «جامعه‌شناسی تاریخی^۶» که هویت تاریخی را پدیده‌ی تاریخی در حال تغییر و تحول می‌داند و به دنبال باز فهمی فراز و نشیب‌ها (و نه گسست‌ها) در هویت تاریخی

1 Nationalism
2 Identity
3 Narrative of Primordialist
4 Narrative of Postmodern
5 Rupture
6 Narrative of Historical Sociology

است و قائل به یک تداوم به شکل‌های مختلف در هویت تاریخی. این روایت به دنبال فرار و نشیب‌ها هویت تاریخی و قائل به یک تداوم به شکل‌های مختلف در هویت است، ولی روایت دوم به دنبال درک گسست و «برساخته شدن» (و نه بازسازی و تداوم گوناگون) هویت در تاریخ است.

تعبیر ارائه شده از «هویت تاریخی» در این مقاله این است که با توجه به ضرورت «مسئله‌منداندیشی»^۱ در دیرینه‌شناسی «میشل فوکو»^۲ (۱۹۸۴-۱۹۲۶)، هویت همواره مسئله‌ای محوری بوده و در متن روابط و مناسبات قدرت قرار گرفته است. بر این اساس، نیروهای مختلف موجود در هر دوره تاریخی سعی در اعمال قدرت بر هویت تاریخی را داشته‌اند که این امر را از طریق نهادها، ابزارها، تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها، گفتمان‌های مختلف انجام دادند. در کنار این مسئله‌مندی و با توجه به «حدوثی بودن» تاریخ از دیدگاه تبارشناختی فوکو، در دوره‌ها و تبارهای مختلف تاریخی و با حضور نیروهای جدید در اطراف هویت تاریخی، ما همواره شاهد «برساخته شدن» وجوه گوناگون هویتی در طول تاریخ بوده و هستیم.

۲. نگرش روش‌شناختی فوکو در فهم هویت‌های تاریخی

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی میان رهیافت‌ها و شعارهای پدیدارشناسی و ساختارگرایی چالشی سخت و عمیق پدیدار شد. کسانی چون لوی اشتراوس^۳، متفکر ساختارگرای^۴ فرانسوی، بر این نظر تأکید ورزیدند که پدیدارشناسی بیش از حد به اولویت معناها و به خصوص سوژه‌ی معنا تکیه دارد. لوی اشتراوس می‌گفت نباید معنا را صرفاً در ساحت ذهن جست‌وجو کرد، بلکه معناها باید از دل ساختارهای اجتماعی-تاریخی، فرهنگی بیرون آورده شوند. فوکو با نظر لوی اشتراوس از آن رو هم‌آوا بود که می‌گفت نباید هویت را در دهلیزهای تاریک ذهنیت جست‌وجو کرد، بلکه باید به ساحت بافت و شکل بندهای برون ذهنی توجه نمود. او گرایش معنابخش ذهن را مشکل اصلی اومانیسیم می‌شمرد و مدعی بود که حقیقت هویت را باید در عرصه‌ی فرهنگ و جامعه جست‌وجو کرد. فوکو با راهبردهای کسانی چون لوی اشتراوس، ژاک لاکان^۵ و لویی آلتوسر^۶ هم‌صدا بود که بر نوعی گذر از گرایش‌های اومانستی و ذهن‌مدار تأکید داشتند. همه‌ی این متفکران در پی آن بودند تا پیش‌انگاره‌های اومانیسیم را

1 Thinking Problematically
2 Michel Foucault
3 Claude Levi-Strauss
4 Structuralism
5 Jacques Lacan
6 Louis Althusser

که مهم‌ترین آن‌ها در کانون قرار دادن ذهن و آگاهی انسان در تحقیقات بود، زیر سؤال ببرند؛ یعنی فاعلیت انسان در اندیشه و عمل که اصل مسلم فلسفه‌ی مدرن از دوران دکارت به بعد بوده، برای نخستین بار مورد تردید قرار گرفت (ضمیران، ۶: ۱۳۹۵).

از این جهت بود که فوکو می‌خواست به فراسوی نگرش‌های موجود برود. وی از تحلیل ساخت‌گرایانه که مفهوم هویت را به‌طور کلی حذف می‌کند و به‌جای آن چارچوب صوری رفتار انسان را به معنای تحولات قانونمند عناصر فاقد معنا قرار می‌دهد، اجتناب می‌کند. وی همچنین از اندیشه پدیدارشناسانه‌ی پیگیری منشأ کل هویت در فعالیت معنابخش فاعل شناسایی خودمختار و استعلایی پرهیز می‌کند؛ فوکو از کوشش‌های تفسیرگرانه به‌منظور کشف هویت ضمنی کردارهای اجتماعی و همچنین از کوشش‌های هرمنوتیکی برای استخراج هویت متفاوت و عمیق‌تری که کارگزاران اجتماعی نسبت به آن تنها به‌صورت ابهام‌آمیزی آگاهی دارند، اجتناب می‌ورزد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۵۴؛ اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۸). او بر خلاف مارکسیست‌ها، بر فرایندهای عمومی تاریخ تأکید نمی‌گذارد، بلکه خصلت منفرد و پراکنده‌ی هویت‌های تاریخی را در نظر دارد (بشیریه در دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۱۴). پس برعکس مارکسیسم، هدف تحلیل‌های فوکو بازیافتن و نجات دانش دریند است، نه برساختن دستگاهی از «نظریه‌ی نظام‌آفرین»؛ رویدادها بر اساس چندین فرایند و عامل، تحلیل و تبیین می‌شوند، نه برحسب عامل تعیین‌کننده‌ی غایی و منفردی (مثل اقتصاد)؛ و کار فوکو بر پایه‌ی مفهوم اساساً متفاوت تاریخ استوار است که از نیچه اخذ شده است، مفهومی که با فکر پیشرفت در هویت تاریخی ضدیت دارد (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۹).

همچنین از لحاظ نگرش به هویت‌های تاریخی، کار فوکو با ماکس وبر^۱ متمایز است. نمونه‌ی آرمانی^۲ وبر وسیله‌ای است که ملاحظات تاریخی مختلفی را با رجوع به گذشته فراهم می‌آورد تا آن‌که جوهر هویت تاریخی مورد مطالعه (مثلاً کالونیزم، سرمایه‌داری، ریاضت‌کشی این‌جهانی) را روشن سازد. بدین‌سان نمونه‌ی آرمانی، پدیده‌های پراکنده را در درون الگوی معناداری جای می‌دهد که مورخ به وسیله‌ای آن، پدیده‌های نامبرده را کشف و توضیح می‌دهد. فوکو به‌عنوان تبارشناس می‌کوشد تا آنجا که ممکن است در سطح هویت‌ها باقی بماند و از رجوع به معانی آرمانی، نمونه‌های عام و جوهر هویت‌ها اجتناب کند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۴۱). همچنین تحلیل فوکو از شیوه‌های بنیادی سازمان‌دهی فکر،

1 Max-Weber
2 Ideal Type

اتکای زیادی به روابط قدرت و دانش دارد که از رهگذر این روابط، موجودات بشری تبدیل به سوژه می‌شوند، حال آن‌که می‌توان گفت تحلیل وبر متوجه سلطه‌ی عقلانیت ابزاری^۱ هدف-وسيله‌ای بر کل زندگی اجتماعی است. از نظر وبر «قفس آهنین» عقلانیت اجتناب‌ناپذیر است، اما فوکو امکان (و حتی احتمال) مقاومت در برابر فناوری‌های قدرت را -که آفریده‌ی عقلانیت هستند- می‌پذیرد (اسمارت، ۱۳۸۵: ۹).

در تحلیل نهایی، کار فوکو با تاریخ‌نگاری «اکنون‌گرایی» متفاوت است که در آن، مورخ، یک هویت، الگو، مفهوم، نهاد یا احساسی و نمادی را از زمان حال برمی‌گیرد و با خود به گذشته می‌برد و می‌کوشد تا شاید هم ناخودآگاهانه، نشان دهد که این هویت یا نهاد، در گذشته هم معنایی همسان و یکسان با زمان حال داشته است (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۲۲۲). تاریخ‌نگاری رسمی که خود بر اساس نوعی قوم‌مداری مکتوم استوار شده، تاریخ گذشته را برحسب انگاره‌های حاکم بر بینش اکنونی می‌نویسد؛ یعنی گوهر زبان حال یک هویت را در نقطه‌ای دوردست در گذشته می‌جوید و سپس ضرورت تحول و ترقی تاریخی را از آن گذشته به زمان حال می‌نمایاند (ضمیران، ۱۳۹۵: ۳۷).

۳. ویژگی‌های روش تبارشناسی

فوکو در دیرینه‌شناسی به دنبال توصیف شرایط کردارهای گفتمانی (دانش، ایپستمه) و غیرگفتمانی (نهادها، مکان‌هایی مثل تیمارستان و بیمارستان) موجود در مورد یک هویت بود تا معانی آن هویت را در دوره‌های و گسست‌های مختلف تاریخی دریابد. در تبارشناسی، فوکو پا را فراتر می‌گذارد و فقط به دنبال توصیف شرایط و کشف معانی یک هویت از دل کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی نیست، بلکه با تلقی هرکدام از آن کردارهای (گفتمانی و غیرگفتمانی) اطراف آن هویت، به عنوان یک نیرو، به دنبال یک میدان و یا یک مکانیسم قدرت برای اعمال قدرت و انقیاد است. پس در دیرینه‌شناسی، ما به دنبال توصیف شرایط کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی در اطراف یک هویت هستیم و در ادامه‌ی کار، در تبارشناسی با چگونگی اعمال قدرت و نیرو توسط کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی بر آن هویت روبه‌رو هستیم.

با این توضیحات مقدماتی درباره تبارشناسی فوکویی، به بیان ویژگی‌های تبارشناسی

می‌پردازیم:

۱-۳. حدوثی بودن هویت‌های تاریخی: روش تبارشناسی به منظور کشف کثرت عوامل مؤثر بر هویت‌ها بر بی‌همتایی آن‌ها تأکید می‌گذارد، یعنی از تحمیل ساختارهای فراتاریخی بر آن‌ها خودداری می‌کند. فوکو این نگرش را «حدوثی‌سازی تاریخ» خوانده است. هیچ ضرورتی در تاریخ نیست؛ هیچ ضرورتی تعیین نکرده که کسانی دیوانه تلقی شوند. در نتیجه، بداهتی که در بنیاد دانش و کردارهای ما مفروض است، شکسته می‌شود (اسمارت، ۱۳۸۵: ۷۲). تبارشناسی، کثرت عوامل، استراتژی‌ها و نیروهایی را که به امور، خصلت بداهت و ضرورت می‌دهند، کشف می‌کند. مثلاً زندان، کردارهای آموزشی، فلسفه‌ی تجربی، شیوه‌های نوین تقسیم‌کار، پیدایش ساختار معماری مراقبت و جامعه‌ی سراسرین و فن‌های جدید قدرت همه باهم جمع می‌شوند تا کردار حبس جنایی به‌عنوان رخدادی ظهور یابد؛ بنابراین معنا یا بنیادی در پس امور و اشیاء نهفته نیست؛ تنها لایه‌هایی از تعبیر در کار است که روی هم انباشته می‌شوند و شکل حقیقت، ضرورت و بداهت پیدا می‌کنند و تبارشناسی این همه را درهم می‌شکند. انسان‌ها با تولید حقیقت و ضرورت بر خود و بر دیگران حکم می‌رانند، در حالی که اصل و منشأ و حقیقت جهان شمول و بی‌زمانی وجود ندارد. در نتیجه، ترقی و پیشرفت یک هویت در کار نیست؛ تنها می‌توان از عملکرد بی‌پایان سلطه‌ها و انقیادها سخن گفت. بدین سان، طبعاً کلیات انضمامی و معینی به‌عنوان مبنا و بنیادی باثبات برای فهم وجود ندارد. حتی پیکر جسمانی آدمی خود تابع تاریخ است و به‌وسیله نظم کار و استراحت تجزیه می‌شود؛ بنابراین موضوع تبارشناسی نه سیر تاریخ و نه نیت سوزهای تاریخی، بلکه رخدادها و پراکندگی‌هایی است که محصول منازعات، تعامل نیروها و روابط قدرت هستند (بشیریه در دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۴).

۲-۳. مبدأ و پدیداری در هویت‌ها: جست‌وجوی مبدأ در تبارشناسی، یک هویت خاص را بنا نمی‌کند، بلکه آرامش هویتی را که ساکن تصور می‌شد، برهم می‌زند؛ هویت را به‌جای این که یکپارچه پنداشته شود، تکه‌تکه می‌کند؛ جست‌وجوی مبدأ ناهمگونی هویتی که همخوان با خویش تصور می‌شد، نشان می‌دهد که «تبارشناسی به تحول یک گونه، به سرنوشت یک ملت و هویت هیچ شباهتی ندارد» (فوکو، ۱۳۹۳: ۱۵۱). در ادامه‌ی مبدأ هویت‌ها، فوکو به دنبال پدیداری هویت‌هاست. پدیداری، نقطه‌ی ظهور ناگهانی هویت‌ها را نشان می‌دهد. پدیداری همواره در وضعیت معینی از نیروها روی می‌دهد. «پدیداری ورود نیروها به صحنه است؛ هجوم آن‌هاست، خیزش نیروها از پشت صحنه به روی صحنه‌ی نمایش است (هریک با زور و جوانی مخصوص خود) ... انسان‌هایی بر انسان‌های دیگر مسلط‌اند و بدین ترتیب تفاوت‌گذاری

ارزش‌ها زاده می‌شود؛ و دقیقاً از همین روست که این سلطه در هر لحظه از تاریخ در یک آیین تثبیت می‌شود، تکالیف و حقوقی را تحمیل می‌کند و رویه‌های دقیقی را تأسیس می‌کند ... پدیداری‌های متفاوتی می‌توان نشان کرد، شکل‌های متوالی یک معنای واحد نیستند، بلکه به همان اندازه اثرهای جایگزینی‌ها، جانشینی‌ها و جابه‌جایی‌ها، فتح‌هایی با چهره‌ی مبدل و دگرگونی‌هایی نظام‌مند» (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۵۶).

۳-۳. عدم تداوم، پیوستگی و خاستگاه هویت: تبارشناسی برخلاف نگرش‌های

تاریخی مرسوم، در پی کشف منشأ هویت‌ها نیست و لحظه‌ی ظهور را نقطه‌ی عالی فرآیند تکامل نمی‌داند، بلکه از هویت بازسازی‌شده‌ی اصل و منشأ و پراکندگی‌های نهفته، سخن می‌گوید. فوکو تحت تأثیر نیچه، به جای اصل و منشأ، از تحلیل تبار و ظهورات سخن به میان می‌آورد. تحلیل تبار، وحدت را درهم می‌شکند و تنوع و تکثر رخداد‌های نهفته در پس آغاز و منشأ تاریخی را بر ملا می‌سازد و از فرض خطاها، ارزیابی‌های نادرست و نتیجه‌گیری‌های غلطی سخن می‌گوید که به پیدایش آنچه برای انسان ارزشمند است، انجامیده‌اند (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۴۶). آنچه در بنیاد دانش و هویت ما نهفته است، حقیقت نیست، بلکه تنوع رویدادهاست. تبارشناسی آنچه را که تاکنون یکپارچه پنداشته شده متلاشی می‌کند و ناهمگنی آنچه را که همگن تصور می‌شود، بر ملا می‌سازد. تبارشناسی به‌عنوان تحلیل تبار تاریخی، تداوم‌های تاریخی را نفی می‌کند و برعکس ناپایداری‌ها، پیچیدگی‌ها و احتمالات موجود در پیرامون هویت‌های تاریخی را آشکار می‌سازد (اسمارت، ۱۳۸۵: ۷۲). فوکو نخستین موضوع بررسی تبارشناسانه را در بدن آدمی جستجو می‌کند. با مطالعه‌ی تبارشناسانه‌ی تأثیرات تاریخ بر بدن، نظام عصبی و خلق و خوی فرد، آشکار می‌شود که هیچ‌چیز حتی فیزیولوژی بدن ما، باثبات و فارغ از تأثیر تاریخ نیست. انسان در تاریخ ظهورات گوناگونی پیدا می‌کند و تبارشناسی، تحلیل احتمالات و ظهورات تاریخی است. در سطح کلی‌تر، هر لحظه‌ای از تاریخ، نه اثبات رویدادهای گذشته و نه مرحله‌ای در خط تکامل، بلکه لحظه‌ی خاصی است که نشان‌گر تعامل مخاطره‌آمیز سلطه‌ها و نبرد نیروهاست و از این رو، تنها مرحله‌ی گذرایی در «مجموعه‌ای از انقیادها» است. در اینجا دیگر جایی برای سوژه‌ی تاریخی باقی نمی‌ماند، زیرا هیچ‌کس مسئول ظهورات احتمالی نیست. انسان از شکلی از سلطه به شکلی دیگر می‌رسد؛ تاریخ نهادینه شدن مستمر اشکال سلطه و خشونت در قالب قواعد است. بدین‌سان تبارشناسی تاریخی پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند، باز می‌نماید

و نشان می‌دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است (بشپریه در دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۳). «هدف تاریخ با سمت‌گیری تبارشناسانه، باز یافتن ریشه‌های هویت‌مان نیست، بلکه برعکس سرسختی در امحای این هویت است: این تاریخ تلاش نمی‌کند که کانون یگانه‌ای که از آن می‌آییم، آن موطن نخستینی که متافیزیک‌ها بازگشت‌مان را به آن وعده می‌دهند، مشخص کند، بلکه می‌کوشد تمام ناپیوستگی‌هایی را که ما را درمی‌نوردند، آشکار کند. این کارکرد وارونه‌ی آن کارکردی است که به گفته‌ی نیچه در تأملات نابه‌هنگام، «تاریخ عتیقه‌جو» می‌خواست انجام دهد. «تاریخ عتیقه‌جو» پیوستگی‌هایی را بازمی‌شناخت که اکنون ما در آن‌ها ریشه دارد: پیوستگی خاک، پیوستگی زبان و پیوستگی شهر» (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

۴-۳. هویت‌ها تاریخی‌اند: امروزه این رهیافت در میان پژوهندگان طرفداران زیادی پیدا کرده است. بدیهی است که فوکو درصدد نفی عامل زیستی و طبیعی هویت نیست، بلکه مدعی است که عوامل تاریخی-فرهنگی در شکل‌گیری و جهت هویت، نقش انکارناپذیری ایفا می‌کنند. فوکو مسئله‌ی هویت جنسی را به معنایی یک‌سره تاریخی مطرح می‌کند و مدعی است که این پدیده را نباید در چارچوب قواعد و معیارهای زیست‌شناسی پنهان ساخت، بلکه باید با آن به‌عنوان پدیده‌ای تاریخی برخورد کرد. به گفته‌ی او، کسانی چون فروید، جنسیت را با طبیعت هم‌بسته می‌دانستند و مدعی شدند که میل جنسی سائق‌هایی است غریزی که ریشه در طبیعت زیستی آدمیان دارد و فرهنگ نیز در پی آن است تا این غریزه را سرکوب کند و سرانجام موجبات والایش آن را در جامعه فراهم سازد (ضمیران، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

۵-۳. تردید در مفاهیم از پیش موجود یک هویت: فوکو در بررسی هویت‌ها، به جای آغاز بحث از مفاهیم کلی حاضر و آماده در اطراف هویت مورد بررسی، کار خود را با بحث از این شکل معین کردار و درعین حال آن‌طور که در خودش تأمل کرده و معقول شده است، آغاز می‌کند. برای مثال، فوکو در درس-گفتار زیست‌سیاست، درباره کردارهای حکومت، به جای آغاز بحث با مفاهیمی چون حاکم، حاکمیت، مردم، اتباع، دولت و جامعه‌ی مدنی، یعنی تمام جهان شمول‌هایی که تحلیل جامعه‌شناختی، تحلیل تاریخی و فلسفه سیاسی به‌منظور تبیین کردار حکومتی واقعی به‌استخدام درآورده‌اند، برعکس عمل می‌کند و نشان می‌دهد که مفاهیمی معین چون دولت و جامعه، حاکم و اتباع و غیره، چطور شکل گرفته‌اند. درواقع فوکو به جای استنتاج پدیده‌های عینی از جهان شمول‌ها، یا آغاز بحث با جهان شمول‌ها به‌منزله‌ی شبکه‌ی الزامی فهم‌پذیری کردارهای عینی معین، قصد داشت با این کردارهای عینی شروع

کند و به وسیله‌ی شبکه‌ی این کردارها، از جهان شمول‌ها در گذرد؛ «تاریخ‌گرایی (معمول) از امر جهان شمول آغاز می‌کند و چنان‌که بوده، آن را به آسیاب تاریخ می‌سپارد. مسئله‌ی من دقیقاً خلاف این است. من از آرای نظری و روش‌شناختی‌ای آغاز می‌کنم که قائم بر این سخن است: قبول کنیم که جهان شمول‌ها وجود ندارند؛ و تاریخ و تاریخ‌گرایان را چنین به پرسش می‌گیرم: چگونه می‌توانید تاریخ را بنویسید، اگر به‌طور پیشینی وجود اموری چون دولت، جامعه، حاکم و اتباع را نپذیرید؟ چنین پرسشی در مورد دیوانگی نیز مطرح است. سؤال من این نبود که آیا دیوانگی وجود دارد. منطق و روش من بررسی این نیست که آیا تاریخ چیزی چون دیوانگی را به من می‌دهد یا مرا به آن راهنمایی می‌کند و سپس نتیجه بگیرم که نه چنین نمی‌کند و بنابراین دیوانگی وجود ندارد. استدلال یا در واقع روش این نبوده است. روش قائم بر این سخن است: قبول کنیم که دیوانگی وجود ندارد. اگر قبول کنیم که دیوانگی وجود ندارد، تاریخ از این رخدادها و کردارهای متفاوت آشکارا سازمان یافته پیرامون چیزی که دیوانگی فرض شده است، چه می‌تواند بفهمد؟» (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۲).

۳-۶. معنای یک هویت در تبارشناسی: به‌طور خلاصه، معنای یک هویت به شکل زیر

حاصل می‌شود:

الف. معنای به طریق تاریخی برساخته می‌شوند- در طول زمان تغییر می‌کنند.

ب. به یمن قدرت و تصادف تغییر می‌کنند.

ج. خطوط نسبت و تبار منقطع و ناپیوسته متعددی دارند.

د. معنای روی هم متراکم می‌شوند. تاریخ معنای قدیمی را نمی‌زداید، بلکه معنای جدیدی

می‌آفریند و آن‌ها را تغییر می‌دهد.

ه. معنای تلفیق یا منظومه‌ای از گذشته و حال اند.

و. معنای قدیم باقی می‌مانند و در برابر وضع معنای جدید مقاومت می‌کنند.

ز. تاریخ، هویت‌ها را برمی‌سازد (دلوز، ۱۳۹۰: ۱۹۹).

۳-۷. نیرو، عامل معنا بخش هویت‌ها: آنچه معنا می‌بخشد «نیرو» است. معنا نه

نتیجه‌ی رابطه‌ی دال‌ها است و نه امری است پنهان و باطنی. «نیرو» هم امری پنهان نیست،

نکته فقط این است که چشم ما عادت به دیدن نیرو ندارد: نیرو پنهان نیست، اما دیده

نمی‌شود. معنای یک هویت را نخواهیم یافت، اگر ندانیم چه نیرویی آن را تصاحب می‌کند یا

در آن «بیان» می‌شود. از دیدگاه تبارشناسانه، کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی «بیان» نیرو یا

نیروها هستند. تاریخ هر چیزی عبارت است از توالی نیروهایی که آن را به تصرف درمی آورند و هم‌زیستی نیروهایی که بر سر تصرف آن باهم در ستیزند. معنای پدیده‌ی واحد بسته به نیرویی که آن را به تصاحب درمی آورد، تغییر می‌کند. تاریخ دگرگونی معناهاست. به جای «نیرو» باید از «نسبت نیرو» سخن گفت؛ نیروی ترک و فارغ از هر نسبت اصلاً نیرو نیست. هر نیرو همواره نیرویی در یک میدان است. نیرو امر مستقلی نیست که بعد با نیروی دیگر وارد نسبت شود (مشایخی، ۱۳۹۵: ۹۹).

۳-۷. معنای کلمه در میدان نیروست: نمی‌توان با استناد به کلماتی چون آزادی، سعادت، خیر، مصلحت شهر، منافع ملی و غیره در یک متن معنای آن‌ها را دریافت و درباره گرایش سیاسی نویسنده اظهار نظر کرد. برای تحلیل تبارشناسانه‌ی این واژه‌ها، باید دید زنجیره‌ای از نشانه‌ها که این کلمات جزئی از آن‌ها هستند، در کدام خانواده از گزاره‌ها قرار دارند و این خانواده از گزاره‌ها در چه میدانی از نیروها به کار افتادند و تکرار یا اجرای چه نیروهایی در مقابل کدام نیرو هستند. برای مثال، باید بینیم معنای «آزادی» چگونه رقم خورده است. به بیان دقیق‌تر، باید بینیم اینجا با چه میدان نیرویی سروکار داریم و در این میدان نیرو، «آزادی» چه معنایی پیدا می‌کند. شهرها در دوران قرون وسطی استدلال می‌کردند که حق دارند فارغ از هرگونه فشار و نظارت خارجی آن‌گونه که خود می‌خواهند بر خود حکومت کنند. کردارهای گفتمانی که آزادی در ترکیب‌شان ظاهر می‌شود، کردارهایی در این میدان‌اند و معنای آزادی در همین میدان تعیین می‌شود و هیچ ربطی به ایده‌ی مبهم و شبه‌شاعرانه‌ی آزادی خواهی فطری بشر ندارد. آزادی اینجا به معنای استقلال سیاسی و خودگردانی به‌کاررفته است. عناصر این مفهوم، بذر مفهوم «حاکمیت» است که بعدها به عنصر اصلی مفهوم دولت تبدیل می‌شود (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۴۱). مثال دیگر را می‌توان از کلمه‌ی حکومت فوکو استنباط کرد که برای تحلیل تبارشناسانه‌ی این کلمه، فوکو در قرن شانزدهم متوجه دو معنا از این کلمه شد؛ یکی به معنای ساختارهای سیاسی و یا اداره امور دولت‌ها دلالت می‌کرد و دیگری به معنای شیوه‌ی هدایت رفتار افراد و گروه‌ها، هدایت و حکمرانی بر کودکان، روان مردم، جماعات، خانواده‌ها و بیماران. حکمرانی به این معنی به مفهوم تعیین ساختار حوزه‌ی ممکن عمل دیگران است (فوکو در دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۳۴۵).

۳-۹. **کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی به مثابه نیرو:** فوکو همچنان در دوره‌ی تبارشناسی به شیوه‌ی تحول رویه‌های گفتمانی علاقه‌مند است، اما کردارهای گفتمانی اینک، هم با حوزه‌های غیرگفتمانی مانند وجه تولید، روابط اجتماعی و نهادهای سیاسی پیوند می‌یابند و هم با خود حوزه‌های گفتمانی ارتباط دارند که شامل تحولات درونی خود گفتمان مورد نظر و نیز تحولات در گفتمان‌های مجاور می‌شود (بشیریه در دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۵). البته در تحلیل تبارشناسانه، کردارهای (گفتمانی و غیرگفتمانی) اطراف هویت‌ها را به عنوان یک نیرو تلقی می‌کنیم و به دنبال یک میدان و یا یک مکانیسم قدرت برای اعمال قدرت این کردارها هستیم. پس در تبارشناسی، به چگونگی اعمال قدرت و نیرو توسط کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی بر هویت‌ها می‌پردازیم؛ این در حالی است که در دیرینه‌شناسی ما به دنبال توصیف شرایط کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی در اطراف هویت‌ها هستیم.

۳-۱۰. **گزاره‌ی اجرا یا تکرار یک نیرو در میدان نیرو:** قرار گرفتن در زاویه‌ی دید تبارشناسانه، گونه‌ای میزان کردن نگاه است با کاری؛ البته نه هر کاری، با سنجی خاص از کارهایی که گزاره‌ها به منزله کردارهای گفتمانی می‌کنند؛ گزاره، کرداری گفتمانی است که نیرویی اعمال می‌کند. از دیدگاه تبارشناسانه، کاری که گزاره می‌کند همین است: اعمال نیرو. از این دیدگاه، کردارهای گفتمانی کردارهایی در یک میدان نیرو هستند. هر کردار گفتمانی، کرداری در یک نسبت نیرو است؛ یا اعمال قدرت است یا مقاومت در برابر اعمال قدرت. تحلیل تبارشناسانه، گزاره‌ها را در بافت کردارهای غیرگفتمانی قرار نمی‌دهد، بلکه تحلیلی است که میدان نیرویی را جستجو می‌کنند که این کردارها در آن به اجرا درمی‌آیند. درست است که هر گزاره سرشتی اجرایی دارد، اما تحلیل تبارشناسانه نسبت به این پرسش، به سراغ گزاره‌هایی می‌رود که این خانواده از گزاره‌ها اجرای چه نیروی هستند؟ این خانواده از کردارهای گفتمانی در کدام میدان نیرو، در کدام تکنولوژی قدرت، درگیر نبودند: هر گزاره، اجرا یا تکرار یک نیرو-نسبت است. یک نسبت نیرو یا مکانیسم قدرت که به خودی خود ماشین انتزاعی یا یک امر مجازی واقعی است، با اجرا شدن در قالب کردارهای گفتمانی فعلیت پیدا می‌کند (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۳۸).

دلوز برای توضیح این نکات، مثالی از تاریخ جنون وام می‌گیرد. این زنجیره از نشانه را در نظر بگیرید: «دیوانگان را در دارالمجانین جادهید» اینجا از نظر دستوری با یک جمله سرکار داریم؛ اما این جمله بر اساس کارکردهای متفاوتی که در میدان‌های نیرو پیدا می‌کند و بر اساس نقش‌های متفاوت اش در ستیزه‌ها، به گزاره‌های متفاوتی تبدیل می‌شود. در قرن هجدهم، اعتراض بوده

«علیه» یکی کردن زندانیان با دیوانگان؛ در سده نوزدهم فشاری بوده بردارالمجانین برای جدا کردن دیوانگان از زندانیان؛ و دهه‌های پایانی قرن بیستم اعتراضی «علیه» محیط بیمارستان (دلوز، ۱۳۸۶: ۳۸).

۱۱-۳. حقیقت حول هویت برساخته می‌شود: هویت را نمی‌توان از مسیری که

«حقیقت» آن تولید شده و مسیری که این حقیقت پیامدها و معلول‌هایش را تولید می‌کند، مجزا کرد (فوکو، ج ۱۳۹۵: ۳۲). نکته‌ی مهم در تاریخ هویت‌ها این نیست که آنان چشم‌ها یا گوش‌هایشان را می‌بستند یا خود را فریب می‌دادند؛ بلکه پیش از هر چیز، آن است که حول آن‌ها دستگاه عظیمی برای تولید حقیقت ساختند و مختصر این‌که آن‌ها به منزله مسئله‌ی حقیقت ساخته شدند (فوکو، ۱۳۸۳: ۶۷-۶۸). فوکو در کل پروژه‌هایی که دنبال می‌کرد، در ابتدا به دنبال حقیقت‌هایی بود که به اطراف هویت‌ها شکل گرفته است و در ادامه به دنبال عقلانیتی بود که این حقیقت را شکل داده است؛ «مجموعه‌ای از چیزهای درهم‌بافته و رده‌بندی شده که بازی نهادینه، مناسبات طبقه‌ها، درگیری‌های حرفه‌ای، وجه‌های دانش و سرانجام تمام تاریخ و سوژه و عقل وارد شده در تاریخ را در آن می‌یابید. چگونه می‌توان حقیقت را در مورد سوژه‌ی بیمار گفت؟ چگونه می‌توان حقیقت را در مورد سوژه‌ی دیوانه گفت؟ این‌ها پرسش‌های دو کتاب نخستین من بود. پرسش من در کلمه‌ها و چیزها (نظم اشیا) این بود: به چه بهایی می‌توان از سوژه‌ی سخن‌گو، سوژه‌ی کارورز و سوژه‌ی زنده مسئله ساخت و آن را تحلیل کرد. از همین روست که من تلاش کردم تولد دستور زبان، تولد دستور زبان عمومی، تولد تاریخ طبیعی و تولد اقتصاد را تحلیل کنم. به علاوه، من همین نوع پرسش‌ها را در مورد مجرم و نظام تنبیه طرح کردم: چگونه می‌توان حقیقت را در مورد خویشتن در مقام یک سوژه‌ی مجرم گفت؟ و این همان کاری است که من در مورد جنسیت با دامنه‌ای بسیار گسترده‌تر انجام می‌دهم: چگونه و به چه بهایی سوژه در مقام سوژه‌ی لذت جنسی می‌تواند حقیقت را در مورد خود بگوید؟» (فوکو، ۱۳۷۹: ۱۲۴). نکته‌ی دیگر در مورد حقیقت از نظر فوکو، حقیقت با نظم معنایی قدرت، یک رابطه‌ی دوری یا چرخشی دارد؛ به طوری که نظام‌های قدرت، حقیقت را ایجاد و تقویت می‌کنند و حقیقت نیز تأثیرات قدرت را القا و گسترش می‌دهد. برای مثال، فوکو به جای این‌که کردارها مثلاً روان‌پزشکی (مثل کردارهای روان‌درمان‌گرانه) را از یک گفتمان استنتاج کنند، نشان می‌دهد که در فضای انضباطی جای داشته‌اند. در واقع، فوکو نشان می‌دهد در قرن نوزدهم، در آسایشگاه‌های روانی، قدرت انضباطی در قالب کردارهای روان‌درمان‌گرانه اعمال

شده است؛ منظور از قدرت روان‌پزشکانه همین است: قدرتی انضباطی که در قالب کردارهای روان‌درمان‌گرانه به اجرا درمی‌آید (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۳۵).

۱۲-۳. سوژه به معنای منقاد: فوکو در مورد سوژه قائل به دو معنی بود: یکی به معنی منقاد دیگری بودن به موجب کنترل و وابستگی و معنی دیگر، مقید به هویت خود بودن به واسطه‌ی آگاهی یا خودشناسی. هر دو معنی حاکی از وجود نوعی قدرت هستند که منقاد و مسخرکننده است (فوکو در دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۳۴۸). از جهت دیگر، فوکو نسبت به سوژه قائل به این بود که «من قطعاً باور دارم هیچ سوژه‌ی حاکم و برتر و پایه‌گذار، یعنی شکلی فراگیر از سوژه که همه‌جا یافت شود، وجود ندارد. من نسبت به این نوع دیدگاه به سوژه خیلی تردید دارم و بسیار با آن مخالفم. برعکس، اعتقاد دارم که سوژه به واسطه اعمال رویه‌های انقیاد، یا به شکلی مستقل‌تر، به واسطه اعمال رویه‌های رهایی‌بخش و آزادی، مانند دوران باستان، البته بر مبنای برخی قواعد و سبک‌ها و قراردادهای موجود در محیط فرهنگی تأسیس شده است» (فوکو، ب ۱۳۹۵: ۹۴).

بر اساس همین دیدگاه‌ها نسبت به سوژه، فوکو به دنبال روابط بین سوژه، حقیقت و تشکیل تجربه بود: «من درصدد تحلیل این نکته بودم که چگونه عرصه‌هایی چون جنون، امور جنسی و تخطی از قانون می‌توانند وارد یک بازی حقیقت خاص شوند و نیز چگونه به واسطه همین جای دادن عمل انسانی یعنی رفتار انسان در بازی حقیقت، خود سوژه تحت تأثیر قرار گرفته است. مسئله‌ی تاریخ جنون و مسئله‌ی تاریخ جنسیت این بود» (فوکو، ب ۱۳۹۵: ۹۱).

۱۳-۳. رابطه‌ی قدرت/دانش: برخلاف نظریه‌های مدرن که دانش به‌عنوان حوزه‌های بی‌طرفانه و بیرون از تأثیر و تأثرات قدرت (پوزیتیویسم) یا به‌عنوان حوزه‌ای تحریف‌کننده و واجد آگاهی کاذب (مارکسیسم) دانسته می‌شد، فوکو تأکید می‌کند که دانش از رژیم‌های قدرت غیرقابل انفکاک است و روابط قدرت در چارچوب کنش‌های انضباطی، تکنولوژی‌های طرد، انطباق، منفعل‌سازی، نظارت و به‌هنجارسازی خود را نشان می‌دهد. شهروندان و اتباع در فرایند هویت‌سازی هم به‌عنوان سوژه و هم به‌عنوان موضوع دانش هستند و به‌صورت ایجابی در چارچوب «سازوکارهای دانش انضباطی» شکل می‌یابند و موجودیت و خودآگاهی آن‌ها به‌واسطه اعمال فناوری‌های قدرت بر بدن در قالب فرمان‌های اخلاقی، حقوقی، روانی، پزشکی و جنسیتی تعیین می‌یابد (اشرف نظری، ۱۳۹۱: ۲۹۸).

نکته اولی که درباره رابطه قدرت و دانش باید گفت، این است که بسیاری به اشتباه دانش را با قدرت یکی می‌دانند؛ «من دقیقاً کوشیده‌ام که بینم چگونه برخی از شکل‌های قدرت که از یک نوع بودند، توانستند دانش‌هایی بی‌نهایت متفاوت از حیث موضوع و ساختار به وجود آورند. مسئله‌ی ساختار بیمارستانی را در نظر بگیریم: این ساختار حبس روان‌پزشکانه را به وجود آورد که شکل‌گیری دانش روان‌پزشکی با آن هم‌خوانی داشت؛ اما من در کتاب دیگرم یعنی تولد درمانگاه، تلاش کردم نشان دهم که در همین ساختار بیمارستانی، چگونه یک دانش کالبد آسیب‌شناختی رشد کرد که پایه‌گذار پزشکی‌ای بود که باروری علمی کاملاً متفاوتی داشت. پس با ساختارهای قدرت و شکل‌های نهادینه‌ی نسبتاً نزدیک به هم روبه‌رو هستیم، یعنی حبس روان‌پزشکانه و بستری کردن درمانی که شکل‌هایی متفاوت از دانش با آن‌ها مرتبط‌اند و میان آن‌ها می‌توان روابطی شرطی برقرار کرد و نه روابط علت و معلولی، یا به مراتب کمتر، روابط این‌همانی» (فوکو، ۱۳۷۹: ۲۰۸).

قدرت همان دانش نیست، بلکه در دانش فعلیت پیدا می‌کنند؛ اما قدرت بیرون از فعلیت‌اش در شکل‌های دانش «وجود» ندارد. به همین دلیل است که تحلیل‌اش به «چشم تبارشناس» احتیاج دارد، چشمی که از زاویه‌ای خاص نهادها، آدم‌ها، کلمه‌ها و چیزها را می‌نگرد، اما «چیزی دیگر» می‌بیند، به گوشت دانش می‌نگرد، اما اسکلت مناسبات قدرت را می‌بیند (مشایخی، ۱۳۹۵: ۸۵). در این تعبیر از رابطه‌ی دانش و قدرت، می‌توان گفت چگونه انسان‌ها به واسطه‌ی قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به عنوان سوژه و ابژه تشکیل می‌شوند. مثلاً هدف نهایی از بحث فوکو درباره زندان و مجازات، ردیابی روند تکوین فناوری جدید قدرتی است که به واسطه‌ی آن انسان‌ها به صورت سوژه و ابژه درمی‌آیند. در اینجا بحث اصلی درباره رابطه‌ی دانش، قدرت و بدن آدمی و نیز فناوری سیاسی بدن، دانش‌های مربوط به پیکر آدمی و اشکال قدرت اعمال شده بر آن است؛ بنابراین به‌طور کلی از نگاه فوکو علم و دانش نمی‌تواند خود را از ریشه‌های تجربی خویش بگسلد تا به تفکر ناب تبدیل شود، بلکه عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و همپای پیشرفت در اعمال قدرت، پیش می‌رود. هر جا قدرت اعمال شود، دانش نیز تولید می‌شود. بر اساس تصور رایج روشنگری، دانش تنها وقتی ممکن می‌شود که روابط قدرت متوقف شده باشند، اما از دیدگاه فوکو هیچ رابطه‌ی قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ‌دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد. سوژه‌ی شناخت، ابژه‌ی شناخت و شیوه‌ی شناخت همگی اثرات و فرآورده‌های روابط اساسی دانش و قدرت و تحول تاریخی در آن‌ها هستند (بشیریه در دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۴).

۳-۱۴. **گفتمان به منزله نبرد و نه گفتمان به منزله بازتاب:** تاکنون در تحلیل گفتمان، در قالب‌های دوگانه‌انگارانه انجام شده است: تقابل یک گفتمان مسلط و یک گفتمان تحت سلطه؛ اما از نگاه فوکو، باید در تحلیل گفتمان، کارکردهایی را آشکار کرد که صرفاً کارکردهای بیان (بیان نسبتی از نیروها که پیشاپیش شکل گرفته و استقرار یافته است) یا کارکردهای بازتولید (بازتولید یک نظام اجتماعی پیشاپیش موجود) نیستند. گفتمان- این عمل صرف سخن گفتن، کاربرد کلمه‌ها، استفاده از کلمه‌های دیگران (ولو با زیور کردن شان)، کلمه‌هایی که دیگران می‌فهمند و قبول دارند (و احتمالاً به نوبه‌ی خود زیور و بیشان می‌کنند)- خود یک نیرو است. گفتمان (در مناسبات قدرت) برای نسبت نیروها نه تنها یک سطح مثبت، بلکه یک کارگزار است (فوکو، ۱۳۸۹: ۲۰۴). پس گفتمان می‌تواند هم ابزار و نتیجه‌ی قدرت باشد و هم یک مانع، سد، نقطه‌ی مقاومت و مبدأ برای یک استراتژی متضاد. گفتمان وسیله‌ی انتقال قدرت و مولد قدرت است؛ گفتمان قدرت را تقویت می‌کند «از یک سو گفتمان قدرت و از سوی دیگر گفتمان دیگری متضاد با قدرت وجود ندارد؛ گفتمان‌ها عناصر یا قطعاتی تاکتیکی در حوزه‌ی مناسبات نیرو هستند؛ ممکن است در درون یک استراتژی واحد، گفتمان‌های متفاوت و حتی متضاد وجود داشته باشند؛ و برعکس، این گفتمان‌ها می‌توانند بدون تغییر شکل میان استراتژی‌های متضاد در رفت و آمد باشند» (فوکو، ۱۳۸۳: ۱۱۸). فوکو در مورد کارکرد گفتمان، مثال سکس را می‌زند که «از سده‌ی هجدهم به بعد، سکس بی‌وقفه نوعی تحریک گفتمانی تعمیم یافته را دامن زد و این گفتمان‌های در مورد سکس، بیرون از قدرت یا علیه قدرت تکثیر نیافتند، بلکه همان جایی تکثیر یافتند که قدرت اعمال می‌شد و به منزله ابزار اعمال قدرت عمل می‌کردند؛ تحریک به سخن گفتن، سازوکارهای شنیدن و ثبت و روش‌هایی برای مشاهده، استنتاج و صورت‌بندی در همه‌جا سامان یافتند. سکس از مخفی‌گاه‌اش بیرون کشیده شد و ملزم شد که وجودی گفتمانی داشته باشد. از آن ضرورت منحصر به فرد که هر فرد را وامی داشت تا سکس‌والیته‌اش را به گفتمانی دائمی بدل کند تا سازوکارهای چندگانه‌ای که در حوزه‌ی اقتصاد، تربیت، پزشکی و عدالت، گفتمان درباره‌ی سکس را تحریک می‌کردند، استخراج می‌کردند، سامان می‌دادند و نهادینه می‌کردند، آنچه تمدن ما طلب کرده و سازمان داده است، نوعی پرگویی عظیم است» (فوکو، ۱۳۸۳: ۴۱).

۳-۱۵. **نهاد به مثابه خرده‌فیزیک قدرت:** مسئله در تبارشناسی، تاریخ‌نگاری نهاد‌های متفاوت با ویژگی‌های خاص نیست. بلکه صرفاً شناسایی برخی تکنیک‌های (که بخشی از

آن نهادها هستند) مهم است که آسان‌تر از دیگر تکنیک‌ها از یکی به دیگری تعمیم یافته‌اند. تکنیک‌هایی همواره دقیق، اغلب بسیار خرد اما بااهمیت: چون این تکنیک‌ها شیوه‌هایی از محاصره‌ی سیاسی و جزءبه‌جزء بدن، یعنی یک «خرده‌فیزیک» قدرت را تبیین کردند. برای شناخت نهاد در قالب یک خرده‌فیزیک قدرت، نیاز است آن را در یک تکنولوژی و میدان قدرت قرارداد که این تکنولوژی قدرت از تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها و استراتژی‌هایی شکل گرفته است که بخشی از آن نهادها هستند. برای مثال «انضباط» به‌عنوان یک تکنولوژی قدرت در کتاب «مراقبه و تنبیه» را نمی‌توان نه با یک نهاد و نه با یک دستگاه این‌همانی کرد؛ انضباط نوعی قدرت است، شیوه‌ایی است برای اعمال قدرت، شامل مجموعه‌ای کامل از ابزارها، تکنیک‌ها، روش‌ها، سطح‌های کاربردی و آماج‌ها؛ انضباط یک «فیزیک» یا «کالبدشناسی» قدرت است، یک تکنولوژی است؛ و ممکن است [اعمال] این انضباط‌ها بر عهده‌ی نهادهایی «تخصصی» (ندامتگاه‌ها یا دارالتأدیب‌های سده‌ی نوزدهم)، یا بر عهده‌ی نهادهایی باشد که آن را به‌منزله ابزار اصلی برای هدفی تعیین‌شده به کار می‌گیرند (مؤسسه‌های آموزشی، بیمارستان‌ها)، یا بر عهده‌ی نهادهایی از پیش موجود که انضباط را ابزاری برای تقویت یا سازمان‌دهی مجدد سازوکارهای درونی قدرت‌شان می‌یابند (باید روزی نشان داد که مناسبات درونی خانواده، به‌ویژه در سلول والدین - فرزندان، چگونه از عصر کلاسیک بدین سو «منضبط» شدند، آن‌هم با جذب قالب‌هایی بیرونی، مدرسه‌ای، نظامی و سپس پزشکی، روان‌پزشکی و روان‌شناختی که خانواده را به مکانی ممتاز برای ظهور پرسش انضباطی به‌هنگار و نابه‌هنگار بدل کردند)، یا بر عهده‌ی دستگاه‌هایی که انضباط را به اصل و بنیان عملکرد درونی‌شان بدل کردند (انضباطی کردن دستگاه اداری از دوران ناپلئون به بعد) و یا سرانجام بر عهده‌ی دستگاه‌های دولتی‌ای که کارکرد نه‌انحصاری اما اصلی‌شان عبارت است از حاکم کردن انضباط در مقیاس یک جامعه (پلیس). (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۶۸). این مثال‌ها نشان می‌دهد که قدرت از نهادها نشئت نمی‌گیرد، بلکه در میدانی اعمال می‌شود که در آن ممکن است عناصر این نهادها و حتی کاستی‌ها و ناکامی‌هایشان برای نیل به اهداف استراتژیک به کار گرفته شود. کلید تبارشناسی نهادها «کارکرد» استراتژیک آن‌ها در یک میدان نیرو و تکنولوژی قدرت است. نهادها و کارکردهای غیرگفتمانی نیز در واقع فعلیت نسبت‌های نیرو هستند (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۴۶).

با توجه به این توضیحات باید گفت که نهادها را از منظر روابط قدرت باید تحلیل کنیم نه بالعکس؛ لنگرگاه اصلی روابط قدرت را حتی اگر هم آن روابط در درون نهادها متجسم و متبلور شوند، باید در خارج از نهادها یافت. روابط قدرت عمیقاً ریشه در تاروپود جامعه دارند، یعنی

اینکه ساختاری اضافی نیستند که در و بالای سر جامعه تشکیل شوند و بتوان نابودی کامل و اساسی آن‌ها را آرزو کرد (فوکو در دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۳۶۲).

۳-۱۶. اسناد به‌مثابه طرح قواعد رفتار: اسناد مورد استفاده‌ی فوکو بیشتر متون «تجویزی» است؛ منظور متونی است که شکل‌شان هرچه باشد (خطابه، گفت‌وگو، رساله، مجموعه‌ی احکام، نامه‌ها و غیره)، موضوع اصلی‌شان طرح قواعد رفتار است. «عرصه‌ای که تحلیل خواهیم کرد، از متونی تشکیل شده است که ادعای ارائه‌ی عقاید و توصیه‌هایی برای رفتار بایسته را دارند: متونی «عملی» که خودشان موضوع عمل‌اند، چون نوشته شده‌اند تا خوانده شوند، آموخته شوند، مورد تأمل قرار گیرند، به کار بسته شوند و امتحان شوند و چون هدف‌شان نهایتاً برساختن چارچوب رفتار روزمره است، نقش اپراتورهایی را ایفا کرده‌اند که به افراد امکان می‌دهند از خودشان در مورد رفتارشان پرسش کنند، مراقب آن باشند، آن را شکل دهند و خودشان را به منزله‌ی سوژه‌ی اخلاقی بسازند؛ با پس‌پیش کردن کلمه‌ای از پلوتارخوس، می‌توان گفت که روی هم‌رفته کارکرد این متون اخلاقی-بوطیقایی است» (فوکو، ۱۳۸۹: ۵۰۷).

۳-۱۷. مسئله‌سازی وجه مشترک تمام کارهای فوکو: اگر بخواهیم در یک روایت، خلاصه و نتیجه‌گیری روش تبارشناسی فوکو را بیان کنیم باید بگوییم که هدف وی نه تحلیل رفتارها یا ایده‌ها، نه تحلیل جوامع یا ایدئولوژی‌هایشان، بلکه تحلیل مسئله‌سازی‌هایی است که از رهگذر آن‌ها هستی به منزله‌ی آنچه می‌تواند و باید اندیشیده شود، عرضه می‌شود و تحلیل کردارهایی که بر مبنای آن‌ها این مسئله‌سازی‌ها شکل می‌گیرند. بعد دیرینه‌شناختی تحلیل، به فوکو امکان داد شکل‌های مسئله‌سازی را تحلیل کند؛ بعد تبارشناختی تحلیل، شکل‌گیری این مسئله‌سازی‌ها را با عزیمت از کردارها و تغییرات‌شان امکان‌پذیر کرد. مسئله‌سازی هویت دیوانگی و بیماری با عزیمت از کردارهای اجتماعی و پزشکانه‌ای انجام گرفت که نمایی از «به‌هنجارسازی» را تعریف می‌کردند؛ مسئله‌سازی زندگی، زبان و کار در کردارهایی گفتمانی انجام گرفت که از قواعد معین «اپیستمیک» تبعیت می‌کردند؛ مسئله‌سازی جرم و رفتار مجرمانه با عزیمت از کردارهایی تنبیهی انجام گرفت که از الگویی «انضباطی» تبعیت می‌کردند؛ و در تاریخ جنسیت می‌خواهد نشان دهد که چگونه در دوران باستان، فعالیت و لذت‌های جنسی از طریق کردارهای خود مسئله شدند، کردارهایی که معیارهای یک «زیبایی‌شناسی

زیستن» را به کار انداختند (فوکو، ۱۳۸۹: ۵۰۶).

مسئله‌سازی به معنای بازنمایی یک هویت از قبل موجود نیست؛ در واقع به این نیست که گفتمان هویتی را می‌آفریند که وجود نداشته است، بلکه مجموعه‌ی رویه‌های گفتمانی یا غیرگفتمانی است که چیزی را وارد بازی درست و نادرست می‌کند و آن را به شکل یک هویت یا هدف برای اندیشه شکل می‌دهد (خواه به شکل تأمل اخلاقی، دانش علمی، تحلیل سیاسی و غیره). ایده‌ای که در بین تمامی کارهایم از تاریخ جنون به بعد مشترک بوده، ایده‌ی مسئله‌سازی است. در تاریخ جنون پرسش آن بود که چطور و چرا هویت جنون در یک مقطع زمانی خاص از طریق یک رویه‌ی نهادی خاص و یک دستگاه خاص دانش به جامه‌ی یک مسئله درآورده می‌شود. به همین ترتیب، در مراقبت و تنبیه تلاش داشتیم تغییرات رخ داده در روند تبدیل روابط بین جرم و مجازات به یک مسئله از طریق روش‌های کیفری و نهادهای ندامتگاهی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم را تحلیل کنیم. فعالیت جنسی اکنون به چه نحو تبدیل به مسئله شده است؟ «وقتی با جنون سروکار داشتیم کار را از طرح این «مسئله» شروع کردیم که ممکن است جنون در یک محیط اجتماعی، سیاسی و معرفت‌شناختی خاص شکل گرفته باشد، یعنی مسئله‌ای که جنون برای دیگران ایجاد می‌کند. در این دو کتاب، من از مسئله‌ای شروع کردم که رفتار جنسی می‌تواند برای خود افراد (دست‌کم برای مردان در دوران باستان) پیش بکشد. در مورد اول، مسئله این بود که دیوانگان چطور «کنترل» می‌شدند؛ در مورد دوم، مسئله این بود که شخص خود را چطور «کنترل» می‌کند. هرچند باید اضافه کنم که در مورد جنون، تلاش داشتیم از همان آغاز به سمت دریافت شکل‌گیری تجربه‌های خویشتن در جایگاه دیوانه و در چارچوب بیماری روانی، عملکرد روان‌پزشکی و نهاد تیمارستان حرکت کنیم» (فوکو، ب ۱۳۹۵: ۷۲).

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث فوکو، از نظراین تحقیق، هویت‌ها در طول تاریخ همواره «مسئله‌سازی» می‌شوند، یعنی مجموعه‌ای از رویه‌های گفتگویی یا غیرگفتگویی، هویت را وارد بازی درست و نادرست می‌کنند و آن را به شکل یک هدف برای اندیشه‌ها شکل می‌دهند؛ و وظیفه‌ی پژوهشگر کشف انقطاع اولیه یا درجه‌ی سفر هویت تاریخی است. در این نقطه است که ما به چگونگی جدایی «ما» و «دیگری» می‌پردازیم و در این بین نیروهای تأثیرگذار و مرزبندی‌ها را از هویت تاریخی شناسایی می‌کنیم. در اینجا نقطه‌ی عزیمت ما شناسایی کردارها در حوزه‌ی تغییر زبان، آداب و رسوم و غیره است تا متوجه شویم چه کردارهای هویتی رخ داده تا هویت مسئله‌سازی شود. البته با حادث شدن اتفاق‌های تاریخی، نیروهای مختلفی وارد مسئله‌ی هویت می‌شوند و انقطاع‌های مختلفی در هویت رخ می‌دهد که در هر انقطاع، تحولی در کردارهای گفتگویی و غیرگفتگویی در اطراف «هویت تاریخی» شکل می‌گیرد که وظیفه‌ی ما در ابتدا تحلیل مجموعه‌ای از رفتارهای غیرگفتگویی (نهادها، رویدادها، کردارها و فرایندهای اقتصادی و اجتماعی) درباره هویت در هر دوره و تبار تاریخی است و در ادامه به دنبال جواب این سؤال هستیم که این کردارهای غیرگفتگویی با چه گفتگویی (با کدام سلسله کردارهای گفتگویی) در آن دوره چفت و بست می‌شود و در آخرین‌ها که با این چفت و بست شدن، هویت در آن دوره‌ی تاریخی چگونه پدیدار می‌شود. البته این همانی بین این دو کردار، امری اتفاقی و تاریخی است و نه از پیش مشخص و قابل پیش‌بینی.

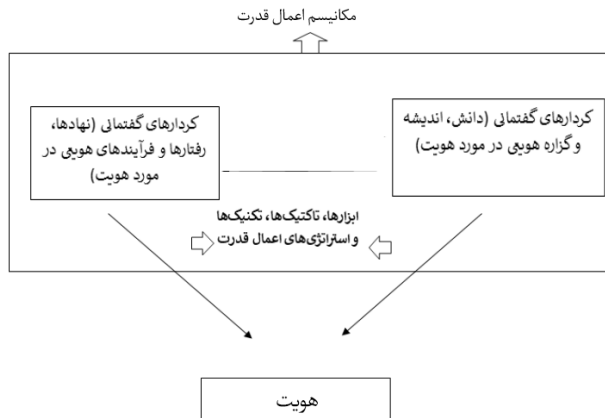
در بحث تأثیر زبان در مورد هویت، ما نیز قائل به نگاه فوکو به زبان در قالب «گزاره» هستیم و زبان را در محدوده‌ی تحلیل گزاره‌ها داریم. پس زبان را در قالب گزاره در آنجایی که سرشتی «اجرایی» دارد و کاری انجام می‌دهد، بررسی می‌کنیم که در هر دوره و تبار تاریخی مجموعه‌ای از احکام به‌عنوان اندیشه و نظریه وحدت می‌رسد و با آمدن عصر جدید، گسستی ایجاد می‌شود و ما شاهد حضور شکل جدیدی از گزاره هستیم. برای مثال، برای فهم بهتر می‌توان به مثال فوکو در مورد دیوانه اشاره کرد که با گزاره‌های مذهبی، در عصر رنسانس، دیوانه بدون آنکه تغییر جسمانی در او رخ داده باشد، به‌عنوان «حامل حقیقت» پدیدار می‌شود و یا در عصر کلاسیک با گزاره‌های اخلاقی به‌عنوان «انسان گمراه» پدیدار می‌شود (مشایخی، ۱۳۹۵: ۸۲). پس در مورد هویت هم ممکن است ما شاهد گزاره‌های مشابهی در دوره‌های مختلف تاریخی باشیم، ولی با توجه به نیروهای موجود در آن دوره‌ی تاریخی، معانی خاصی از آن تلقی شود. همچنان که در قبل اشاره شد، ماهیت حکم و گزاره «نسبی» است و در هر دوره و تبار تاریخی

و برحسب استفاده‌ای که از گزاره می‌شود و شیوه‌ی به‌کارگیری آن، نوسان پیدا می‌کند. برای مثال، گزاره‌ی «دیوانگان را در دارالمجانین جا دهید!» می‌تواند به شکل‌گیری‌های گفتمانی کاملاً متمایزی تعلق داشته باشد، بسته به این‌که همچون سده‌ی هجدهم، اعتراضی باشد علیه یکی کردن زندانیان با دیوانگان، یا برعکس همچون سده‌ی نوزدهم، مطالبه‌ای باشد از دارالمجانین برای جداسازی دیوانگان از زندانیان؛ یا حتی اعتراضی امروزی باشد علیه تحول محیط بیمارستانی (دلوز، ۱۳۸۶: ۳۱).

به طور کلی در بعد دیرینه‌شناختی، ما شکل‌های مسئله‌سازی هویت را تحلیل می‌کنیم که آن را از دل توصیف شرایط کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی موجود در مورد هویت بیرون می‌کشیم تا معانی هویت را در دوره‌ها و گسست‌های مختلف تاریخی درباییم؛ اما در تبارشناسی، پا فراتر می‌گذاریم و فقط به دنبال توصیف شرایط و کشف معانی هویت از دل کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی نیستیم بلکه با تلقی هر کدام از آن کردارهای (گفتمانی و غیرگفتمانی) اطراف هویت، به‌عنوان یک نیرو، به دنبال یک میدان و یا یک مکانیسم قدرت برای اعمال قدرت و انقیاد هستیم. با این توضیحات، ما در تبارشناسی، معنای هویت را هرگز نخواهیم یافت، اگر ندانیم چه نیروهایی آن را در دوره‌های مختلف تاریخی تصاحب کرده بودند، از آن بهره می‌گرفتند، آن را به تصرف درآورده و به بیان درآورده بودند. پس ابتدا در بررسی هویت، به دنبال قدرت‌ها و یا نیروهایی (مثل گفتمان‌ها، نهادها، دانش‌ها، رویدادها، کردارها، فرایندهای اقتصادی و اجتماعی و غیره) هستیم که آن را در دوره‌های مختلف تاریخی تسخیر کرده‌اند تا بر آن سلطه داشته باشند و در مرحله‌ی دوم به دنبال کشف چگونگی اعمال قدرت این نیروها هستیم. پس در گام اول، ما با مفاهیمی چون جنبش‌ها، نهضت‌ها، گفتمان، عقلانیت، اندیشه، دانش، نهاد و غیره (به‌عنوان خرده فیزیک قدرت) که نیروهای اعمال قدرت بر هویت هستند، سروکار داریم و در مرحله دوم با استراتژی‌ها، تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها و غیره به‌عنوان مکانیسم‌های قدرت سروکار داریم که آن نیروها از آن برای اعمال قدرت استفاده می‌کنند.

در پایان این مقاله، پیشنهادهای پژوهشی آتی که می‌توان براساس این چارچوب نظری پیشنهاد داد این است که ما می‌توانیم هویت‌های مختلفی مثل هویت ایرانی را در تاریخ بازشناسیم. در مورد هویت ایرانی باید با توجه به این چارچوب نظری چند پیش‌فرض را در نظر داشت: یک اینکه هویت ایرانی مسئله‌ی مورد توجه روابط و مناسبات قدرت در طول تاریخ بوده است و بر این اساس، نیروهای مختلف موجود در هر دوره‌ی تاریخی سعی در

اعمال قدرت بر هویت ایرانی را داشتند که این امر را از طریق نهادها، ابزارها، تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها، گفتمان‌های مختلف انجام دادند. در کنار این مسئله شدن و با توجه به «حادثی بودن» تاریخ از دیدگاه تبارشناسی فوکو، در دوره‌ها و تبارهای مختلف تاریخی و با حضور نیروهای جدید در اطراف هویت ایرانی، ما شاهد «برساخته شدن» گوناگون هویت ایرانی در طول تاریخ خواهیم بود. براساس این پیش فرض‌ها، در ابتدا با توجه به روش دیرینه‌شناسی، باید شکل‌ها و تبارهای مختلف هویت ایرانی را از دل توصیف شرایط کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی بیرون کشید تا معانی هویت ایرانی را در دوره‌ها و گسست‌های مختلف تاریخی دریابیم؛ و سپس با توجه به روش تبارشناسی، با تلقی هرکدام از آن کردارهای (گفتمانی و غیرگفتمانی) اطراف هویت ایرانی، به‌عنوان یک نیرو، به دنبال یک میدان و یا یک مکانیسم قدرت برای اعمال قدرت و انقیاد باشیم. پس ابتدا در بررسی هویت ایرانی، باید به دنبال قدرت‌ها و یا نیروهایی (مثل گفتمان‌ها، نهادها، دانش‌ها، رویدادها، کردارها، فرایندهای اقتصادی و اجتماعی و غیره) باشیم که آن را در دوره‌های مختلف تاریخی تسخیر کرده‌اند تا بر آن سلطه داشته باشند و در مرحله دوم، به دنبال کشف چگونگی اعمال قدرت این نیروها باشیم؛ بنابراین در ابتدا ما باید به توصیف «برساخت‌های» مختلف تاریخی هویت ایرانی بر اساس واقعیت تاریخی و فرهنگی بپردازیم که البته باید کار انضمامی انجام داد و آن را در ظرف زمانی و مکانی خودش در تاریخ بررسی کرد؛ و در ادامه هدف مان شناخت نیروهای تأثیرگذار بر هویت ایرانی در دوره‌های مختلف تاریخی باشد.



نمودار ۱. چگونگی اعمال قدرت بر هویت

منابع

الف) منابع فارسي

- احمدی، حمید. (۱۳۸۸). **بنیادهای هویت ملی ایرانی**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اسمارت، بری. (۱۳۸۵). **میشل فوکو**، ترجمه لیلا جوافشانی و حسین چاوشیان، تهران: کتاب آمه.
- اشرف، احمد. (۱۳۹۵). **هویت ایرانی**، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشرنی.
- بروجردی، مهرزاد. (۱۳۷۸). **بختی درباب تعابیر ملی‌گرایانه از هویت ایرانی**، ترجمه علی صدیق‌زاده، **مجله کیان**، ش ۴۷، خرداد و تیر، صص ۵۲-۴۴.
- دریغوس، هیوبرت؛ رایینو، پل. (۱۳۷۹). **میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی.
- دلوز، ژیل. (۱۳۸۶). **فوکو**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشرنی.
- دلوز، ژیل. (۱۳۹۰). **نیچه و فلسفه**، ترجمه عادل مشایخی، تهران: نشرنی.
- ضمیران، محمد. (۱۳۹۵). **میشل فوکو: دانش و قدرت**، تهران: نشرهرمس.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۸). **مراقبت و تنبیه**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشرنی.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۹). **ایران: روح یک جهان بی‌روح**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشرنی.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۳). **اراده به دانستن**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشرنی.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۹). **نظم اشیا**، ترجمه یحیی امامی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فوکو، میشل. (الف ۱۳۹۰). **تاریخ جنون**، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: نشرهرمس.
- فوکو، میشل. (ب ۱۳۹۰). **تولد پزشکی بالینی**، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: نشرماهی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۲). **دیرینه‌شناسی دانش**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشرنی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۳). **تئاتر فلسفه**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشرنی.

- فوکو، میشل. (الف ۱۳۹۵). **خاستگاه هرمونتیک خود**. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، تهران: نشرنی.
- فوکو، میشل. (ب ۱۳۹۵). **کتاب سیاست و خرد**، ترجمه محمدرضا اخلاقی منش، تهران: انتشارات مصدق.
- فوکو، میشل. (ج ۱۳۹۵). **کتاب نبردی برای نجات**، ترجمه محمدرضا اخلاقی منش، تهران: انتشارات مصدق.
- کچویان، حسین؛ زائری، قاسم (۱۳۸۸). **ده گام اصلی روش شناختی در تحلیل تبارشناسانه فرهنگ**، فصلنامه راهبرد فرهنگ، ش ۷، پاییز، صص ۳۳-۷.
- مشایخی، عادل. (۱۳۹۵). **تبارشناسی خاکستری است**، تهران: انتشارات ناهید.
- میلر، پیتر. (۱۳۸۵). **سوژه، استیلا و قدرت در نگاه هورکهایمر، مارکوز، هابرماس و فوکو**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، تهران: نشرنی.
- نظری، علی اشرف. (۱۳۹۱). **سوژه، قدرت و سیاست**، تهران: انتشارات آشیان.
- یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹). **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشرنی.